

Intertextual reading of Bohtory poems with Iranian history, culture and art

Dr. Ali Reza Hosseini¹

Dr. Fatemeh Zamani²

Lili Sahraeian³

Abstract

Bohtory is one of the prominent Arab poets in Abbasid era. His poetical works contains many descriptive and praiseworthy poems that deal with Iranian history, culture and art in various forms. According to the content and texture of the word, recreates the great kings, musical instruments, architecture, clothes and names of Iranian cities, etc. Therefore, studying how and why Iranian culture and thinking is better influenced is very important. Therefore, the present study, relying on the intertextuality approach that explores the influence of texts from each other, has considered Iranian history, culture and art as a per-text. Then, the various forms of the presence of this hidden-text in the context of the poems and words are examined better and its implication and semantic levels are analyzed. The result of this study indicates that Bohtory, by mentioning the geography of the land of Iran and mentioning its cities well in his poems, has praised the geography of Iran for welcoming his Iranian praisers. By likening his praises to the Iranian kings and ministers, he forms a descriptive system of Iranian sultans with the meaning of power and monarchy. The poet also pays attention to the types of Iranian art such as music, architecture considers the secret of the permanence of his praise of the Iranians in their efforts to preserve and revive Iranian rituals and customs.

Key words: Intertextuality, Conversational logic, Implication, Iranian history and civilization, Bohtori).

¹.(Corresponding Author) Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Department of Arabic Language and Literature, Kowsar University, Bojnourd, Bojnourd. Iran. ar.hosseini@kub.ac.ir

². Assistant Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, Kowsar University, Bojnourd, Bojnourd. Iran. f.zamani@kub.ac.ir

³. Graduate of Master of Arabic Language and Literature, Kowsar University, Bojnourd, Bojnourd. Iran. nika_1395@yhoo.com

Date of receipt: 2020-10-24, Date of acceptance: 2020-12-29

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

روابط بینامتنی اشعار بحتری با تاریخ، فرهنگ و هنر ایرانی

(مقاله پژوهشی)

دکتر علیرضا حسینی *

دکتر فاطمه زمانی **، لیلی صحرائیان ***

چکیده

دیوان بحتری مشتمل بر قصاید وصفی و مدحی فراوانی است که به اشکال گوناگون؛ تاریخ، فرهنگ و هنر ایرانی را بازآفرینی می‌کند و به فراخور مضمون و بافت کلام پادشاهان بزرگ؛ آلات موسیقی، معماری، لباسها و اسامی شهرهای ایرانی و غیره بازنمایی کرده‌است. لذا مطالعه و بررسی چگونگی و چرایی تأثیرپذیری بحتری از فرهنگ و تمدن ایرانی از اهمیت بسزایی برخوردار است. در پژوهش حاضر از رویکرد بینامتنیت که با خوانشی تفسیری تأثیر و تأثر متون از یکدیگر را واکاوی می‌کند؛ به مطالعه دیوان بحتری پرداخته شده است. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای منابع کتابخانه‌ای است. بدین ترتیب که ابتدا دیوان بحتری مورد مطالعه قرار گرفته است و شواهد تأثیر پذیری او از فرهنگ و تمدن ایرانی استخراج شده است. سپس بر اساس نظریه باختین و مایکل ریفاتر تحلیل شده است. مهمترین پرسش این تحقیق بررسی آشکال تأثیرپذیری بحتری از تمدن ایرانی است. نتیجه این بررسی حاکی از آن است که بحتری با ذکر جغرافیای سرزمین ایران و به نیکی یاد کردن از شهرهای آن در اشعار خود، برای خوشامد ممدوحان ایرانی خویش از جغرافیای ایران به نیکی یاد کرده است.

* (نویسنده مسئول) استادیار زبان و ادبیات عربی، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد. ایران.

ar.hosseini@kub.ac.ir

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد.

f.zamani@kub.ac.ir ایران.

*** دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد. ایران.

nika_1395@yhoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose..

همچنین وی با همانندپنداری ممدوحان خود به شاهان و وزیران ایرانی، منظومه‌ای توصیفی از سلاطین ایرانی با معنای قدرت و سلطنت تشکیل می‌دهد و بر شجاعت و دلاوری فرماندهان ایرانی تأکید می‌کند. همچنین شاعر در ضمن توجه به انواع هنر ایرانی همانند موسیقی، معماری رمز ماندگاری سروری ممدوحانش بر ایرانیان را در اهتمام آنان در حفظ و احیاء آیین و رسوم ایرانی می‌داند.

کلیدواژه‌ها: بینامتنیت، بازآفرینی، دلالت ضمنی، تاریخ و تمدن ایرانی، بحتری.

۱. مقدمه و بیان مسأله پژوهش

در تاریخ سلسله‌های اسلامی، حکومت عباسیان که به یاری ایرانیان به قدرت رسیده بود، نفوذ چشمگیر خاندانهای قدرتمند ایرانی همانند برمکیان، خاندان سهل و نوبختی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کاملاً مشهود است که برای بازسازی هویت ایرانی تلاش می‌کردند و به دنبال حفظ فرهنگ، هنر و سیاست ایرانی بودند (شاه‌ملکی ۱۳۹۷: ۱۸). از آنجا که آثار ادبی پیوندی ناگسستنی با اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی روزگار خویش دارد، در ادبیات عربی عصر عباسیان نیز مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی مانند شهرها، اعیاد، موسیقی، معماری، نوع غذا و حتی شکل لباس ایرانیها در توصیفات شاعران عرب انعکاس یافته است؛ به گونه‌ای که نجیب عطوی درباره توصیفات شعری این دوره می‌نویسد: «وصف در این دوره، با وصف در دوره‌های گذشته اختلاف فاحشی داشت؛ وصف در این دوره، بیشتر تحت تأثیر تمدن جدید، وصف مظاهر تمدن جدید و شهرنشینی بود و شاید بحتری را بتوان زعیم این قسم از اغراض شعری به شمار آورد» (نجیب ۱۴۱۳: ۱۷۶). در بین شاعران این عصر، بحتری در جای جای اشعار خویش شهرهای پر رونق و مشهور ایران، شاهان و بزرگان ایرانی و انواع هنرهای ایرانی همانند معماری و موسیقی را توصیف کرده‌است. وی با آنکه شاعری دارای ریشه عربی و طرفدار سنت‌های شعری گذشته عرب است اما در شعرش نام سران و بزرگان تمدن ساسانی «اردشیر»، «بهرام گور» «انوشیروان»، «خسرو پرویز»، «قباد»، «هرمز» و غیره را به وفور آورده‌است. نکته حائز اهمیتی که کمتر بدان توجه شده است این است که آیا یادکرد بحتری از شهرهای باشکوه ایرانی می‌تواند انگیزه‌هایی سیاسی داشته باشد؟ و پرسش دیگر این تحقیق این است که چرا بحتری مداح خلفای عباسی دقیقاً ممدوحانش

را به کسانی همانند می‌سازد که عرب از اخلاف آنان با عنوان موالی یاد می‌کرده‌است؟ و پرسش دیگر این مقاله این است که چرا شاعر طالب حفظ موسیقی و اعیاد ایرانی است؟ فرضیه نگارندگان مقاله حاضر آن است که بحتری می‌کوشد برای جلب حمایت ممدوحان ایرانی خود همانند آنها به تمجید از عظمت و شکوه ایران پردازد. همچنین فرضیه‌ای دیگری که براساس فرامتهای تاریخی و سیاسی دیوان بحتری قابل طرح است این است که شاعر با بازآفرینی گوشه‌هایی از فرهنگ و تاریخ ایران به صورت کنایه‌آمیز حاکمان عصر خویش را به نقد می‌کشد و ایرانیان را که اعراب آنها را موالی می‌خوانند در کشورداری و عمارت برتر از اعراب می‌داند. از این روی در این مقاله، با رویکرد بینامتنیت که به تحلیل و بررسی علل و عوامل تأثیرپذیری متون از یکدیگر می‌پردازد و جایگاه ویژه‌ای برای خوانش تفسیری و آزاد خواننده قائل است، به مطالعه اشعار بحتری با تاریخ، فرهنگ و هنر ایرانی می‌پردازیم تا بتوانیم دلالت‌های ضمنی و سطوح معنایی مختلف اشعار او را واکاوی نماییم.

۲. پیشینه پژوهش

اکثر تحقیق‌ها و پژوهش‌هایی که درباره حضور عناصر فرهنگ و تمدن ایرانی در اشعار بحتری انجام شده است، در ارتباط با قصیده ایوان مداین اوست. از جمله می‌توان به مقاله «بررسی هرموتیک چکامه ایوان مداین بحتری» غنی‌زاده (۱۳۹۸) که از منظر نقد اجتماعی و سیاسی به بررسی این قصیده پرداخته‌اند. مقاله «نگاه نوستالژیک خاقانی و بحتری به ایوان مداین (مشایخی و خوشه‌چرخ ۱۳۹۱)» به دیدگاه پندآموز و عبرت‌آموز هر دو شاعر نسبت به ایوان مداین اشاره کرده‌اند. اما درباره روابط بینامتنی فرهنگ و هنر ایرانی و عربی پژوهش‌هایی انجام شده است. از جمله حسینی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «بینامتنی اشعار عربی خراسان در قرن‌های چهارم و پنجم با معلقات» به تأثیرپذیری ساختار و محتوای اشعار عربی سده چهارم و پنجم در خراسان از معلقات سبع اشاره شده است. درباره عناصر ایرانی در اشعار بحتری میرزایی و همکارانش (۱۳۸۹) و در دو مقاله پژوهشی با عنوان «فراخوانی شخصیت‌های ساسانی در شعر بحتری» و «جغرافیای تاریخی ایران ساسانی در شعر بحتری» اشاره کرده‌اند و بسامد یادکرد شخصیتها و شهرهای بزرگ ایران در دیوان بحتری را ذکر کرده‌اند و پس از توضیحاتی درباره آن شخصیت یا شهر

بر اساس منابع تاریخی، ابیاتی از دیوان بحتری را نقل می‌کنند. در تحقیقات مذکور اشاره چندانی به دلالت‌های ضمنی و معنایی از منظر بینامتنیت نداشتند و دلایل بازآفرینی تاریخ و تمدن ایرانی در بافت کلام بحتری بررسی نکرده‌اند. لذا می‌توان گفت تاکنون پژوهشی مستقل با رویکرد بینامتنیت با تمرکز بر منطق‌گفتگویی باختین و خوانش بینامتنی ریفاتر در دیوان بحتری انجام نشده‌است. از این روی، در مقاله حاضر نویسندگان به چونی و چرایی حضور عناصر تاریخ و فرهنگ و هنر ایرانی در دیوان بحتری را موضوع مطالعه قرار داده‌اند. نوآوری تحقیق حاضر از این قرار است که با استفاده از رویکرد بینامتنیت که جایگاه ویژه‌ای برای خواننده در تفسیر و بازخوانی متون قائل است، امکان درک و دریافتهای متعدد و نیز به تعبیر باختین صداها (گفتمان‌های) مسکوت در لایه‌های زیرین متن را فراهم می‌آید.

۳. مبانی نظری: بینامتنیت

اصطلاح بینامتنیت، اولین بار در اواخر دهه شصت، در آثار ژولیا کریستوا در بررسی اندیشه‌های میخائیل باختین، به ویژه در بحث از «تخیل گفتگویی» او مطرح شد. مکالمه‌باوری، مهم‌ترین دستاورد باختین در پیوند با بینامتنیت است. براساس نظر باختین، هر گفتار از دو جنبه زبانی (شامل کلمات، اشکال صرفی و نحوی، آهنگ و...) و جنبه فرازبانی تشکیل شده است؛ از نظر فرازبانی هر گفتار تشخیص و تعیین خود را از بافت و فضای فرهنگی و اجتماعی‌ای که در آن حادث می‌شود، کسب می‌کند. این نگرش، متن را از یک محیط محصور در دلالت‌های درونی، بیرون می‌کشد و در رهیافتی گسترده، در مواجهه با متون دیگر قرار می‌دهد. بنا بر مکالمه‌باوری باختین «هر سخن با سخن‌های پیشین که موضوع مشترکی داشته باشد و با سخن‌های آینده که به یک معنا پیشگویی و واکنش به آن‌هاست، گفت‌وگو می‌کند» (احمدی ۱۳۷۰: ۹۳). کریستوا نظریات باختین درباره بعد گفتگویی متن را با نظریه نشانه‌شناسانه خود پیوند می‌دهد و می‌گوید هر متن در دو محور با دنیای بیرون از خودش ارتباط پیدا می‌کند: الف) در محور افقی، نویسنده با خواننده ارتباط می‌یابد؛ ب) در محور عمودی، متن با متن‌های دیگر و با بافتی که متن در آن شکل گرفته‌است که حداقل یک معنای فرامتنی را می‌توان از این ارتباط‌ها پیدا کرد. این اعتقاد کریستوا همسو با نظریه

پساساختارگرایانه‌ی ژاک دریدا است که آن را در قالب اصطلاح «دورگه» و «آمیختاری تفاریق» مطرح کرده‌است. دریدا می‌گوید معنای هر دال به دال بعد از آن بستگی دارد و این وابستگی دال‌ها تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. کریستوا نیز از بینامتنیت چنین جریانی را در نظر دارد: معنای هر متن در خود آن تمامیت نمی‌یابد بلکه به متن و متن‌های دیگر بستگی دارد. از این رو، معنای هر متن ادبی متصل و وابسته به تاریخ و سنت ادبیات و متون ادبی و غیر ادبی است که آن متن در بافت آن‌ها شکل گرفته است (سخنور ۱۳۸۷: ۶۷). در نتیجه «متون فاقد هر نوع استقلال معنایی به نظر می‌رسند» (Allen 2000: i). رولان بارت نیز در آثار خود، به ویژه مرگ مؤلف، لذت متن و نظریه متن، بر تکرار معنا و عدم قطعیت آن تأکید کرد. او تکرار معنا را مایه لذت می‌داند. به نظر بارت، نویسنده مدرن صرفاً به جمع‌آوری و مرتب‌کردن آنچه تاکنون خواننده یا نوشته‌شده‌است، می‌پردازد (Panagiotidou 2011: 173). وی علاوه بر اینکه متون را بینامتنی از متون پیشین می‌داند و خواننده را نیز متن متکثر می‌انگاشت: «من (خواننده) موضوعی نادان که در برابر متن قرار گرفته باشم، نیستم، آن من که با متن رو به رو می‌شود، خود مجموعه‌ای است از متون دیگر. او کلی است از رمزگان بی‌شمار که تبار آن‌ها گم شده است» (احمدی ۱۳۷۰: ۳۲۷). بارت با متکثر دانستن خواننده، زمینه بینامتنیت خوانشی و دریافتی را پی‌ریزی کرد و ریفاتر آن را در تحلیل متن کاربردی کرد. ریفاتر همچون بارت به بینامتنیت خوانشی تمایل دارد. او خوانش را به دو سطح خوانش محاکاتی و خوانش نشانه‌ای تقسیم می‌کند. در خوانش نشانه‌ای، واژه‌ها به متن‌های دیگر ارجاع می‌دهد. از نظر ریفاتر خوانش نشانه‌ای اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا سطح زیرین اثر را مشخص می‌کند (آلن ۱۳۸۰: ۱۷۴). ریفاتر بینامتنیت را رویکردی مهم برای فهم بهتر آثار می‌داند و بر این باور بود که اگر متنی را تا یک بینامتن مکمل دنبال کنیم، فهم بهتری از آن متن نصیب ما می‌شود. در پایان نیز باید از ژرار ژنت یاد کرد که با رویکردی ساختارگرایانه به موضوع بینامتنیت روی آورد. ژنت بینامتنیت را رابطه هم‌حضور میان دو یا چندین متن و یا حضور واقعی یک اثر در اثری دیگر دانسته (Genette 1992: 81-82؛ آلن ۱۳۸۰: ۱۴۶) و آن را به سه دسته تقسیم کرده‌است: صریح، غیر صریح و ضمنی. در بینامتنیت صریح، مؤلف قصد مخفی کردن مرجع مورد استفاده خود را ندارد و به همین دلیل، حضور متن دیگر در آن به‌وضوح قابل

مشاهده‌است. ژنت نقل قول مستقیم و غیر مستقیم را از این نوع می‌داند، اما در بینامتنیت غیرصریح، مؤلف مرجع خود را پنهان می‌سازد. سرقت‌های ادبی گونه‌ای از بینامتنیت غیر صریح-اند. در بینامتنیت ضمنی، نویسنده به‌طور غیرصریح، از نشانه‌هایی در متن استفاده می‌کند که با توجه به آن‌ها می‌توان بینامتن را تشخیص داد و به مرجع آن پی‌برد. اشاره و تلمیح نمونه‌هایی مهم از بینامتنیت ضمنی است (نک: نامور مطلق ۱۳۸۶: ۸۷-۸۹).

۳. بحث و بررسی

ابوعباده ولید بن عبید (۲۰۶-۲۸۴ ه.ق) مشهور به بحتری که دوران حیات وی مصادف با عصر اول (۱۳۲-۲۳۳ ه.ق) و عصر دوم (۳۳۴-۲۳۳ ه.ق) عباسی است. بحتری پس از آنکه نخستین مرحله از پرورش ادبی خویش را در زادگاهش منبج فرا می‌گیرد، در یکی از سفرهایی که به شهرهای سوریه داشت در حمص با ابوتمام ملاقات کرد و برخی از مبانی شعر را از او فراگرفت (المقدسی ۲۰۰۷: ۲۳۷) و ابوتمام به او لقب امیر الشعراء داد (صولی ۱۹۶۴: ۶۹). بحتری به مدت هفت سال در بغداد زیست و به همراه استادش ابوتمام به مجالس بسیاری از مشاهیر رجال دولت، چون آل طاهر، و فرزندان حمید بن عبدالحمید طوسی و آل سهل راه یافت و مدحشان گفت (الفاخوری ۱۳۸۵: ۳۷۷). وی همچنین دربار خلفای عباسی به ویژه متوکل را ستوده است و از انعام و عطای آنان بهره‌مند گردید و تا پایان حیات خود به مدح خلفا و وزرای عباسی و خاندانهای بزرگ پرداخت. دیوان اشعار او موسوم به «سلاسل الذهب» مشتمل بر قصاید مدحی فراوانی است که اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ و انساب و جنگ‌های مسلمانان با رومیان ارائه داده‌است (صیرفی ۱۹۶۴: ۴۵).. همانطور که در مقدمه بدان اشاره کردیم بحتری در جای جای قصاید خود به سنبل‌ها و نمادهایی از تاریخ و فرهنگ و هنر ایرانی توجه داشته‌است که می‌توان به معماریهای باشکوه ایرانی همانند کاخ ایوان مدائن و کاخ جرماز، ابزار و آلات موسیقی مانند طبل و خلیاق، شاهان و وزیران نامی همچون انوشیروان و بهرام گور و اردشیر و غیره اشاره کرد و بنا به تعبیر باختین یک رابطه گفتگویی با متون پیش از خود ایجاد کرده‌است. از این روی می‌توان گفت وی توانسته‌است متنی متکثر خلق کند که دارای سطوح معنایی چندگانه است. در ادامه با توجه به

بافت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عصر شاعر دلالت‌های ضمنی بازآفرینی تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی در اشعار او مورد بررسی قرار گرفته‌است.

۳.۱. بینامتن‌های مکانی

یکی از نشانه‌های مهم توجه بحتری به تاریخ و تمدن ایران باستان در یادکرد او از شهرهای باستانی ایران است همانند: بد، برج، جُللتا، قومس، دماوند، تستر، شوش، شوشتر، ساتی‌دما، رودان، اردبیل، آذربایجان، اصفهان، جبال، اهواز و زراوند، کرمان و غیره. با توجه به بافت اجتماعی و سیاسی عصر شاعر و نیز پیشینه فرهنگی و تمدنی ایرانیان در شهرسازی برای این بینامتن‌های مکانی می‌توان دو دلالت ضمنی در نظر گرفت:

۳-۱-۱. بازتاب تمایلات شعوبی‌گری عصر شاعر

با پیروزی اعراب بر ایرانیان و انقراض خاندان ساسانی، بیش از دو سده هیچ حکومت ایرانی‌نژادی بر سرزمین ایران حاکم نبود. ظلم و ستم امویان بر ایرانیان و نیز عجم و موالی خواندن آنان سبب ایجاد نهضت شعوبیه شد که شعارش برابری و برادری مسلمانان بود. بحتری در دورانی می‌زیست که شعوبیان از قدرت بسیاری برخوردار شده بودند. منتقدان ادبیات عرب در این خصوص می‌نویسند: «شعوبیت تأثیر زیادی بر نوگرایی و صف در شعر عباسی گذاشت و باعث شد تا شاعر از موضوعات شعر قدیم بازگردد و از وصف گاو نر و ماده وحشی و اطلال و دمن و آن چه شبیه به آن‌هاست روی برگرداند و به وصف تمدن جدید و مدیّت روی آورد؛ و در آن پدیده‌های عمرانی و آبادی جدید را نشان دهد» (الحاوی ۱۹۸۷: ۱۳۹). فتح شهرهای پر رونق ایران یکی از مظاهر تمدن جدیدی بود که به سوی اعراب گشوده شده بود. کلمه شهر با «خوره» مترادف و هم معنی است. واژه «خوره» در پهلوی به معنی نور مطلق یا نوری از جانب خداوند است برخلق که به وسیله آن نور، بعضی خلایق بر بعضی دیگر ریاست می‌کنند و به وسیله آن بر صنعت‌ها و حرفه‌ها قادر می‌شوند. از این نور آن چه خاص باشد به پادشاهان بزرگ و معادل فائز می‌گردد. همین کلمه خوره همسان با کلمات شهرستان و شارستان برای نامیدن تقسیمات جغرافیایی - حکومتی نیز به کار می‌رفته‌است (براتی ۱۳۸۲: ۱۳). بنابراین با در نظر گرفتن بافت اجتماعی عصر شاعر که رواج و گسترش شعوبی‌گری است و نیز و با در نظر گرفتن معنی واژه «شهر» ممکن است بر این نکته

دلالت داشته باشد که کاربرد فراوان شهرهای ایرانی در اشعار بحتری دو دلالت‌های ضمنی می‌تواند داشته باشد. اگر وجود شهرهای پر رونق را نماد تمدن در نظر بگیریم، یادکرد شهرهای ایرانی در دیوان بحتری دلالت بر نفوذ اندیشه‌های شعوبی‌گری در عصر وی دارد شده است و قطعاً بحتری از این جریان بی‌تأثیر نبوده است. اما دلالت معنایی دیگر در پیوند ممدوحان ایرانی-نژاد بحتری شکل می‌گیرد که شاعر در راستای جلب حمایت آنان به ذکر مظاهر تمدن ایرانی می‌پردازد. به عنوان مثال؛ می‌توان به این بیت از قصیده‌ای که بحتری در مدح طاهریان، وزیران ایرانی زمان مأمون، سروده اشاره کرد:

مَا إِنْ تَرَىٰ إِلَّا تَوَفَّدَ كَوَكَبٍ فِي «قُونِس» قَدْ غَارَ فِيهِ كَوَكَبٌ

(بحتری، بی تا، ج ۱، ۷۵)

ترجمه: (هرگاه ستاره‌ای از آنان غروب نماید، ستاره‌ای دیگر (بر آسمان وزارت) می‌درخشد).

بحتری در بیت فوق نام شهر قونس را ذکر می‌کند و بر اهمیت این شهر در پرورش نخبگان و عالمان اشاره می‌کند که همواره عالمی از آن دیار در حال درخشیدن است. در معجم البلدان درباره قومس آمده است که از شهرستانهای بزرگ و مشتمل بر شهرها و روستاهای بسیاری است. دامغان و بسطام از شهرهای معروف آن هستند (الحموی ۱۹۶۵: ج ۴/ ۴۱۴). از این روی، از دیدگاه بحتری ایرانیان (حداقل می‌توان گفت ممدوحان ایرانی شاعر) نه تنها از نژادی پست و فرومایه نیستند بلکه نماد فرهنگ و تمدن‌اند.

۳-۱-۲. جغرافیای ایران: آرمان‌شهر خلفای عباسی

یکی از آرزوهای دیرینه بشر، دستیابی به آن نوع از شیوه زیستن است که قرین با بهروزی و کامیابی باشد. آرمانشهر معادل واژه لاتین «یوتوپیا» به معنی خوبستان، هیچستان و بهترین مکان یا لامکان است. تحقیق عدالت، دستیابی به حقیقت، طرح جامعه آرمانی، مفاهیم خیر و شر، برابری و برادری، مفاهیم عقلانی، شیوه‌های رستگاری آدمیان، مشخصات حاکم آرمانشهر، تحقق بهشت این جهانی، و... همگی در اندیشه‌های آرمان‌ورزانه اندیشمندان آرمانشهر ذکر گردیده است (مطلبی و نادری ۱۳۸۸: ۱۲۷). هنرمندان برحسب مواضع سیاسی، مذهبی و ایدئولوژیکی و فرهنگی عصر

خویش در اساطیر و افتخارات ملی به جستجوی آرمانشهر می‌پردازند. بحتری در دیوان اشعار خود به بسیاری از شهرهای افسانه‌ای ایران که بنا به روایات اساطیری توسط پادشاهانی با فره ایزدی بنا نهاده شده بودند و نیز شهرهایی که توسط پادشاهان ساسانی ساخته شده بودند، اشاره کرده‌است که اگر معنی قاموسی اسامی شهرها و نیز روایت‌های تاریخی که درباره اهالی آنها وجود دارد توجه شود، دلالت بر این امر می‌کند که بحتری مداح نیز در جستجوی آرمانشهر است. برای مثال؛ شاعر در قصیده‌ای که در مدح معتز سروده‌است به شهر دماوند اشاره دارد:

وَ زَعَزَ عَنْ «دُنباوَنَد» مِنْ كُلِّ وَجْهَةٍ
وَ كَانَ وَقُوراً مُطْمِئِنَّ الْجَوَانِبِ
(بحتری، بی‌تا ج ۱: ۱۱۰)

ترجمه: (سپاهیان از هر ناحیه بر «دُنباوَنَد» هجوم آوردند، اما فرمانده سپاه بسیار آرام و به پیروزی حتمی خود مطمئن است).

در خوانش تفسیری و بینامتنی یادکرد سرزمینی غیر عرب در شعر شاعر عرب، خواننده را به دلالت‌های معنای آن واژه رهنمون می‌کند. مطالعه پیشینه دماوند در جغرافیای ایرانی نشان می‌دهد که در اساطیر ایران فریدون، ضحاک اهریمن منش را در غاری در دماوند به بند می‌کشد و ضحاک تا آخرالزمان در آنجا زندانی است و سرانجام به دست گرشاسپ کشته شود (فرنیغ‌دادگی ۱۳۷۸: ۱۴۲). بنابراین فراخوانی چنین پیشینه تاریخی در ذهن خواننده، این دلالت معنای جدید را برای او ایجاد می‌کند که بحتری فرمانده مسلمان عرب را همانند فریدون نیک‌سرشت اساطیر ایرانی می‌داند که پلیدی و دیو صفتی را در دماوند به زنجیر می‌کشد و حکومتی عادلانه برپای می‌دارد و دماوند می‌تواند مدینه فاضله‌ای باشد که با آغوش باز حکومت عدل اسلامی را می‌پذیرد.

همچنین بحتری درباره آذربایجان در قصیده‌ای چنین سروده است:

یا أَهْلَ حَوْزَةِ «أَذْرَبِيجَانَ» الْأَلَى
حَاوَزُوا الْمَكَارِمَ مَشْهُدًا وَمَعْيَا
مَا كَانَ نَصْرُكُمْ بِمَدْمُومٍ، وَلَا
إِحْسَانُكُمْ بِالسَّيِّئَاتِ مَشْهُوبًا
(بحتری، بی‌تا ج ۱، ۱۸۸)

ترجمه: (ای اهالی آذربایجان! ای سردمداران مکارم آشکار و پنهان، بدانید) که مساعدت شما به دیگران کاری بسیار قابل تقدیر بوده و احسان و نیکی شما خالصانه و بدون چشم‌داشت است).

یاقوت حموی از مردم آذربایجان به لطافت و خوشرفتاری یاد کرده است (الحموی ۱۹۶۵، ج ۷/۱). در این دو بیت نیز بحتری با ذکر اهالی آذربایجان به عنوان سردمداران مکارم اخلاقی به جنبه دیگری از آرمانشهر خود که نوع دوستی و مهربانی است اشاره کرده است. در قصیده‌ای دیگر شاعر به شهر منبج که زادگاه‌اش است اشاره می‌کند.

لَا أُنْسِينَ زَمَانًا لَدَيْكَ مُهَذَّبًا وَ ظَلَالَ عَيْشٍ، كَانِ عِنْدَكَ، سَجَسَجِ
فِي نِعْمَةٍ أَوْ طَتَّتْهَا، وَأَقَمْتُ فِي أَفْيَائِهَا، فَكَأُنِّي فِي «مَنْبَجِ»
(بحتری، بی تا، ج ۱: ۴۰۵)

ترجمه: (مسلماً فراموش نخواهم کرد روزگار خوشی را که در سایه‌ی بخشش و کرامت تو داشتم. در سرزمین شما در رفاه و نعمت فراوان بودم و گویی در وطن خویش در منبج به سر می‌بردم).
از حیث معنای قاموسی «منبج» یا همان «مَنْ بَه» به معنی «من بهترم» است (الجوالیقی ۱۳۶۶: ۳۲۵). در معجم البلدان ذکر شده است که کسری هنگام غلبه بر شام این شهر را بنا نهاده است و نام آن را «من به» یعنی من بهترم، نهاده است و سپس این واژه معرب شده و به صورت «منبج» در آمده است. منبج در زمان هارون الرشید مرکز عواصم بوده است (الحموی ۱۹۶۵: ج ۵/۲۰۵). به نظر می‌رسد با توجه به معنای قاموسی منبج، بحتری در دو بیت فوق ضمن سپاسگزاری از نعمت‌های فراوانی که ممدوحش به او بخشیده، به زادگاه خویش که «من به» و بهترین جاست، اشاره دارد که با معنی آرمانشهر و یوتوپیا همخوانی دارد و همانطور که گفتیم بنا بر اسناد و مدارک تاریخی و جغرافیایی منبج توسط ایرانیان بنا نهاده شده است و همین مسئله دلیل ارادت شاعر به ایرانیان می‌تواند باشد.

شاعر در قصیده‌ای دیگر در مدح ابوصقر اسماعیل بن بلبل وزیر معتمد به شهر «اصفهان» اشاره کرده است:

أَعْرَى الْخَيْوَلِ «بِأَصْبَهَانَ» فَلَاتَسْلُ عَن رَأْيِهِ، وَالْجَيْشِ حِينَ تَسْأَلُنَا

(بختری، بی‌تا، ج ۲: ۸۲۴)

ترجمه: (سپاهیان را به سوی اصفهان فرستاد، پس بهتر است از عظمت سپاه او و تدبیر عالمانه‌اش سؤال نکنی).

یاقوت حموی در وجه تسمیه اصفهان می‌نویسد که اصفهان به فارسی «اسپاهان» گفته می‌شده است و اسپاهان جمع «اسپاه» است به معنی «جند». و از این جهت به این شهر اسپاهان گفته می‌شده است که معدن سپاهیان و جنگاوران بوده است (الحموی ۱۹۶۵: ج ۱/۲۰۷). لذا می‌توان چنین دریافت که شاعر ضمن مدح و ستایش ممدوح خویش به دلآوری و شجاعت مردم اصفهان و امنیت این شهر اشاره داشته است. علاوه بر این، وجه تسمیه این شهر که بر حضور انبوه سپاهیان در آن دلالت می‌کند، خواننده را بر وجود اقتدار و امنیتی که حاکم بر این سرزمین بوده است متوجه می‌گرداند. همچنین شاعر در قصیده‌ای در مدح محمدبن علی قمی از قم و کاشان با هم یاد کرده و آن را چنین وصف نموده است:

بِحَيْثُ الْعَطَايَا مُؤَمِّضَاتٌ سَوَافِرٌ اِلَى كُلِّ عَافٍ وَالْمَوَاعِيدُ فُرْقٌ

(بختری، بی‌تا، ج ۳، ۱۴۹۴)

ترجمه: (همان جائی که بخشش فراوانش به آسانی به مسافرانی که در طلب احسان و رزق آمده‌اند، می‌رسد و وعده‌ها، آنجا تحقق می‌یابد).

با توجه به معنای ابیات فوق چنین به نظر می‌رسد که بختری در این ابیات به معنای قاموسی «کاشان» یعنی کاشانه، خانه و جایگاه جشن توجه داشته است که از آن به عنوان مکانی با رحمت و بخشش فراوان یاد کرده است. همچنین در وجه تسمیه این شهر چنین ذکر کرده‌اند که حکمرانان و پادشاهان باستانی ابتدا در سرچشمه فین کاشان بناهایی ایجاد می‌کرده‌اند، به همین مناسبت آنجا را «کی‌آشیان» به معنی خانه و منزلگاه پادشاهان گفته‌اند (غفاریان ۱۳۸۰: ۸۴). از این روی، کاشان بخشی از سرزمین آرمانی شاعر است که می‌تواند در آنجا اقامت و به طلب رزق و روزی برآید. بختری در مدح اسحاق بن کنداج یکی از اهالی سرزمین خزر که از مشهورترین فرماندهان خلافت عباسی، قصیده‌ای سروده و از سرزمین «بیضاء» نام برده است و حاکمان ایرانی آن را با صفت «ذی‌تاج» وصف نموده است (بختری، ج ۱/ ۴۱۴). وی در مدح ابوبکر جراده، زیبایی

سرزمین «مروشاهجان» را عامل ارزش منزلت ممدوح خود ذکر کرده است (همان، ج ۱/۱۸۳۰). بحتری در مدح بنو حُمید بن عبدالحمید، شخصی از قبیله طی و ساکن توس، بزرگی و بخشندگی او را حاصل زیستن در خراسان و اهل قبیله طی بودن عنوان کرده است (همان، ج ۱/۴۹۱). شاعر در قصیده‌ای دیگر به پارچه‌های نفیس و خوش نگار شوش که ممدوحش به او بخشیده است اشاره کرده است (همان، ج ۳/۱۳۹۳). بحتری در مدح احمد بن عبدالعزیز بن دُلف والی اصفهان، از «زرنده» یاد کرده است و می‌سراید که همت و اراده بلند ممدوحش وی را به فتح زرنده (به معنی سرزمین پر زر) ترغیب کرده است (همان، ج ۱/۵۰۳). بحتری در مدح ابوسعید محمد بن یوسف ثغری یکی از فرماندهان سپاه معتصم چنین سروده است که ممدوحش با شمشیرهای تیز خود از کوه‌های صعب‌العبور «ساتیدما» گذر کرده است (همان، ج ۳/۱۴۵۷) که در این مورد مضمون بیت به قرار گرفتن آرمانشهر در جایی که امکان نفوذ مهاجمان بدان سخت باشد دلالت دارد. شاعر در مدح محمد بن علی قمی سروده، اظهار می‌کند «لَهُ بَ الْجِبَالِ مُرْنَةٌ تَتَالَفُ» (همان، ج ۳/۱۴۹۵) یعنی ابر بخشش و کرم او در ناحیه «جبال» نیز می‌درخشد. لذا در آرمانشهر جبال نیز همگان می‌توانند به تعالی برسند. شاعر در قصیده‌ای که در هجو «طماس» والی یک چشم قزوین می‌نویسد که مردمان قزوین، هیچ خلق و خویی از تو را نمی‌ستایند و تو شخصی بی‌عقل و بی‌دین هستی (همان، ج ۴/۲۲۸۶) مفهوم این بیت بر این نکته دلالت دارد که در جامعه آرمانی شاعر مردم هیچ حاکم ظالم و بد خلق و خوی را نمی‌ستایند.

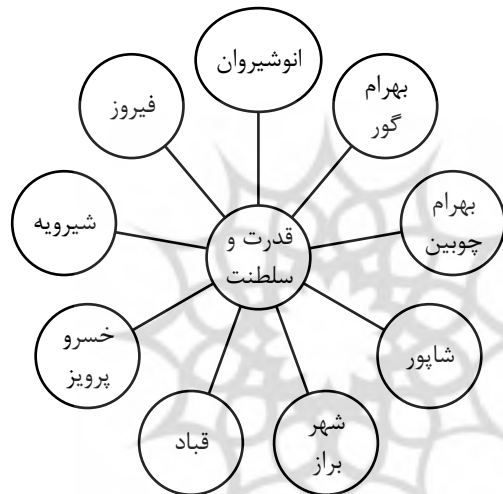
بدین ترتیب براساس توصیفات و یادکردهای نیکویی که شاعر از شهرهای ایران و ساکنان آن دارد می‌توان گفت که بحتری جغرافیای پهناور ایران را سرزمینی مناسب برای ایجاد آرمانشهر اسلامی می‌داند و ممدوحان عرب خویش را بدین مهم توجه می‌گرداند.

۴-۲. بازآفرینی سلاطین ایرانی در دیوان بحتری

رابطه گفتگویی و بینامتنی که بحتری در دیوان اشعار خود با شاهان و سلاطین معروف ساسانی از چند بعد قابل تحلیل و بررسی است:

۴-۲-۱. نماد قدرت و سلطنت

حضور نام شاهان ایرانی (متن پیشین) در دیوان بحتری (متن حاضر) به گفته مایکل ریفاتر از نظریه‌پردازان بینامتنیت در حکم یک غیردستور زبانی است یا خروج از بافت عادی کلام است. این نشانه‌های غیردستور زبانی وقتی از متن استخراج و در کنار یکدیگر قرار بگیرند یک منظومه توصیفی را ایجاد می‌کنند. منظومه توصیفی از تعدادی از کلمات که حول یک معنابن یا انباشت معنایی می‌چرخند، شکل می‌گیرد. معنابن و منظومه توصیفی سلاطین ایرانی در دیوان بحتری را می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد:



نمودار ۱. معنابن «قدرت و سلطنت» و منظومه توصیفی آن

بنابراین چرایی بازآفرینی شاهان معروف ایرانی را در دلالت معنایی آنها که در معنابن «قدرت و سلطنت» نمود یافته‌است، می‌توان واکاوی کرد. این مسئله زمانی روشتر می‌شود که ارتباط این بازآفرینی با لایه‌های سیاسی عصر شاعر سنجیده شود. یکی دیگر از شرایط سیاسی عصری که بحتری در آن می‌زیست این است که خلفای عباسی نه تنها کفایت و درایت کافی برای حفظ قلمرو خویش را نداشتند و در مدت حیات شاعر بیش از ۱۰ خلیفه روی کار می‌آید بلکه عدم توجه آنان به عامه مردم نیز سبب بروز هرج و مرج‌های دائمی در قلمرو عباسیان شده بود. به گفته الفاخوری «این سالها همه‌اش سالهای اضطراب و آشوب بود؛ زیرا با استیلاء ترکان خلافت روی به ضعف نهاده بود» (الفاخوری ۱۳۸۵: ۳۷۷). بنابراین بحتری پیوسته ممدوحان ایرانی خود را به

شاهان و فرماندهان بزرگ ایرانی پیش از اسلام همانند می‌کند و بعضاً آنان را از نسل شاهنشاهان ایرانی می‌نامد و به صورت ضمنی از آنان می‌خواهد که در تدبیر امور ممالک اسلامی همانند اسلاف خویش عمل کنند. برای مثال؛ بحتری در قصیده‌ای که در مدح حسن بن سهل، سروده است از پنج تن از شاهان ساسانی یاد کرده است:

عیدُ آبائکَ المُلُوکِ ذَوِی التَّیجَانِ، أَهْلِ النُّهْیِ، وَ أَهْلِ الخَیْرِ
 من «قباد» و «یزدجرد» و «فیروز» و «کسری» و «قَبْلَهُمْ» «أردشیر»
 (بحتری، بی تا، ج ۲: ۸۸۶)

ترجمه: (مهرگان، عید پدران نیکوکار و عاقل تو یعنی قباد و یزدگرد و فیروز و خسرو انوشیروان و قبل از همه‌ی اینان «اردشیر بابکان» است).

در ادامه با توجه به منابع تاریخی درباره هریک از پادشاهان مذکور در ابیات فوق (قباد، یزدگرد، فیروز، کسری و اردشیر) و دیگر ابیاتی که بحتری نام این پادشاهان را ذکر کرده است، دلایل بازآفرینی آنان را بررسی می‌کنیم. براساس منابع تاریخی در دوران حکومت یزدگرد (۳۳۹-۴۲۰ م) اقلیت‌های دینی با آرامش و خاطره‌آسوده مناسک دینی خود اجرا می‌کردند (زرین کوب ۱۳۹۰: ۴۸). فیروز یا پیروز شاه نیز که معنای قاموسی آن به معنی مظفر و منصور و آنکه حاجتش برآمده است (برهان ۱۳۳۳، ج ۳: ۱۵۱۰) توانست در زمان شاهنشاهی خود با درایت و کاردانی قحطی هفت ساله‌ای را که در ایران رخ داده بود مهار کرد (دینوری ۱۹۹۵: ۵۸). علاوه بر ابیات مذکور بحتری در مدح عبدالله بن دینار به ریاست و سروی آل فیروز بر اعراب اشاره کرده است:

لَهُ سَلَفٌ مِنْ «آلِ فِیروز» بَرَزُوا عَلَی «العُجَم» وَ انْقَادَتْ لَهُمْ حَفْلَةُ العَرَبِ
 (بحتری، بی تا، ج ۱: ۱۰۷)

ترجمه: (نیاکان او از فرزندان فیروز بن بلاش پادشاه ساسانی هستند که قوم عرب مطیع و فرمانبردار آنان شده‌اند).

پادشاه دیگری که بحتری از او در قصیده مدح حسن بن سهل یاد کرده است اردشیر شاه (۲۴۱-۲۲۴ م) است. اردشیر در پارسی میانه به صورت «أَرَشَشِیر» نوشته می‌شد و به معنی کسی که

پادشاهی‌اش بر پایه راستی و عدالت است (شهبازی ۱۳۸۹: ۲۱۸). اردشیر نقش بسزایی در توسعه ایدئولوژی شاهنشاهی داشته‌است. وی کوشید خود را دارنده فرّه ایزدی بنمایاند (دریایی ۱۳۹۲: ۱۱). علاوه بر این بیت بحتری تقریباً پنج بار (ج ۲: ۷۸۶، ۹۰۲؛ ۱۹۶۶؛ ج ۳: ۱۳۷۴؛ ج ۴: ۲۱۹۹) در شعر خود به مناسبت‌های گوناگون به نیکی از او یاد کرده‌است، از جمله در قصیده‌ای که در مدح ابراهیم بن حسن بن سهل سروده، چنین آورده‌است:

وَرَدَ الْعِرَاقَ وَ مُلْكُهَا أَيْدِي سَبَا فَاسْتَارَ سَيْرَةَ «أَزْدَشِيرَ» قَدِيمًا
جَمَعَ الْقُلُوبَ وَ كَانَ كُلُّ بَنِي أَب عَرَبًا لِشَحْنَاءِ الْقُلُوبِ وَ رُومًا

ترجمه: (او وارد عراق شد، در حالی که حکومت آن پراکنده و غیر منسجم بود بنا بر سیره و روش اردشیر پادشاه ساسانی قلوب مردمان عرب و روم را که در دشمنی سخت به سر برده و وجودشان پر از کینه بود، به هم نزدیک گردانید و آنان را گرد هم جمع نمود.

پادشاه مشهور دیگری که بحتری در قصیده مدح حسن بن سهل به او اشاره کرده‌است «کسری» است. کسری یا خسرو یکم (۵۷۹-۵۳۱ م) فرزند قباد و معروف به خسرو انوشیروان دادگر. دستاوردهای مهم دوران حکومت انوشیروان را می‌توان افزایش قابل ملاحظه قدرت نظامی، برگرداندن کتاب‌های مختلف به زبان پهلوی از جمله کلیله و دمنه، رشد چشمگیر هنر و موسیقی، اصلاحات اقتصادی و مالیاتی، رشد قابل ملاحظه‌ی علم و دانش علی‌الخصوص در دانشگاه جندی‌شاپور را به شمار آورد (کریستین سن، ۱۳۷۴: ۲۶۲؛ ماسه، ۱۳۳۶: ۱۸۵). به طور کلی بحتری بیش از هجده مرتبه (ج ۱ ص ۶۰، ۶۸، ۲۲۸، ج ۲ ص ۹۶۹، ۹۸۵، ۱۰۴۱، ۱۱۲۸، ج ۳ ص ۲۱۵۹، ۲۲۷۶، ۲۲۹۷) در دیوان خود با الفاظی چون (کسری، خسرو، انوشیروان) از این پادشاه ساسانی یاد کرده‌است. به عنوان مثال در قصیده‌ای که در مدح حسن بن مخلد سروده، چنین گفته‌است:

أَيَّامَ جَلَى «انوشیروان» جَدُّكُمْ غَيَابَةَ الدَّلِّ عَنْ سَيْفِ بَنِ ذِي يَزْنَ
أَنْتُمْ بَنُو الْمُنْعِمِ الْمُجْدِي، وَ نَحْنُ بَنُو مَنْ فَازَ مِنْكُمْ بِعَظْمِ الطَّوْلِ وَالْمِنَّنِ
(بحتری، بی تا، ج ۴: ۲۱۶۰-۲۱۵۹)

ترجمه: (آن زمان که جدتان «انوشیروان» غبار خواری و ذلت را از چهره‌ی سیف بن‌ذی‌یزن زدود. شما فرزندان همان ولی نعمت بخشایشگر هستید و ما فرزندان کسی که از فضل و بخشش فراوان شما بهره‌ها برد).

بنابراین با توجه به یادکرد بحتری از پنج تن پادشاهان ساسانی در قصیده مدح حسن بن سهل و نیز ابیاتی از سایر قصاید که از درایت، سیاستمداری، عظمت و فره ایزدی از آنها یاد کرده‌است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که بحتری پادشاهان ساسانی را مظهر قدرت می‌داند که با درایت و رعایت عدالت بر روح مردم خویش حاکم بودند. در حالی که خلفای عباسی عموماً در این زمینه موفق نبودند و هر روز شاهد آشوبگری یاغیان بودند.

۳-۲-۲. شجاعت فرماندهان ایرانی

علاوه بر موارد یاد شده، اشارات بحتری به شاهان ایرانی بر شجاعت مسحور کننده شاهان ایرانی دلالت دارد. وی در مدح صالح بن فضل بن سهل از خسرو پرویز و شهر براز و خسرو انوشیروان سخن رانده‌است:

و مُذْکَرِی بَکْرِیمِ شَیمتکِ اَلذی	قَد کُنْتَ اَعْهَدُهُ مِنْ الفِیتِیانِ
و کَذَاکَ مَنْ «کَسَرِی اَبْرَویزُ» لَهْ	عَمَّ اِلَی «کَسَرِی اَنُوشِروانِ
وَ اَبُوکَ «شَهْرَ بَرَاؤُ» فَاْرِسُ «فَاْرِسِ»	وَ «الرُّومِ» یَخْلِطُ ضَرْبَها بِطِعیانِ

(بحتری، بی تا، ج ۴: ۲۳۴۴)

ترجمه: (و با بزرگی و کرامت خود یاد و خاطره‌ی دوستان بخشنده و بزرگواری و همچنین برادر زاده‌های خسرو پرویز و خسرو انوشیروان را برایم زنده می‌سازی. پدر تو شهر براز سوارکار شجاع و شمشیر زن و نیزه زن فارس و روم بود).

شاعر در این بیت از دلاوری‌ها و دوران‌دیشی‌های فضل بن صالح سخن رانده است و او را از نسل خسرو پرویز و سپهبدش شهر براز می‌داند که در جنگ ایران و روم از خود دلاوری زیادی نشان دادند. در حقیقت شاعر با یادآوری دوران‌دیشی صالح بن فضل عظمت این پادشاهان را گوشزد

نموده‌است و به آنان افتخار می‌کند و بزرگی و ذکاوت آنان را در امور کشور مدح و ستایش نموده‌است. همچنین، بحتری در مدح شخصی به نام یوسف بن محمد بن یوسف به بهرام گور و فعالیت‌های زیرکانه‌ی او در نبرد با خاقان با عبارت «کید بهرام» پرداخته است:

وَأَعْنَهُ الْإِسْلَامَ فِي يَدِ حَازِمٍ قَدْ قَادَهَا زَمَنًا وَلَمْ يَتَزَعِزِعْ
أَمْسَى يُدَبِّرُهَا بِهَدْيِ «أَسَامَةَ» وَ«بِكَيْدِ بَهْرَامٍ» وَنَجْدَةَ تُبَّعِ
(بحتری، بی‌تا، ج ۲: ۱۲۸۷)

ترجمه: (مدت‌هاست که عنان اسلام در دست شخصی مدبر است و در آن هیچ تفرقه‌ای نیفتاده است. او آن را به روش اسامه بن زید و با کید و تدبیر بهرام گور و یاری پادشاهان یمن اداره می‌کند).

نام بهرام در فارسی میانه به معنی «آماده نبرد» و «پیروزمند» است (زرین کوب ۱۳۸۳: ۱۵۱). بهرام پنجم، فرزند یزدگرد یکم و پانزدهمین پادشاه ساسانی است. بعد از مرگ یزدگرد، بهرام با حل اختلافاتی که با بزرگان داشت و همچنین شکست دادخسرو به سلطنت رسید (جلیلیان ۱۳۹۶: ۲۸۰-۲۷۹) در متون کهن فارسی، بهرام گور به عدل و داد، توجه به حال مردم، خوشباشی، شجاعت و جنگاوری مشهور است (زرین کوب ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۵۱). بحتری در ابیات فوق به زیرکی‌ها و تدبیرهای بهرام گور در نبرد با خاقان خزر اشاره می‌کند. در این خصوص در منابع تاریخی آمده‌است: «گویند خاقان خزر از ناحیه دربند (باب‌الابواب) با صد هزار تن قصد جنگ با او را کرد. بهرام در قیافه صیادان، با بستگان خویش بیرون آمد. به خاقان خبر دادند که بهرام گریخته‌است و از بیم افزونی لشکر تو، کشور خویش را تهی گذارده‌است. وی غفلت ورزید و حزم و دوراندیشی را رها کرد. بهرام از کوه‌های آذربایجان ناگهان حمله آورد و کشتاری سخت از ایشان کرد و سرخاقان را آورد» (مقدس ۱۳۸۱: ج ۱/ ۵۱۶-۵۱۵) علاوه بر این، بحتری در قصیده‌ی هجویه‌ای خطاب به مهجوی دحمان بن نهیک، وی را از نسل بهرام گور و بهرام چوبین نمی‌داند:

لَا تَفْخَرَنَّ فَلَمْ يُنْسَبْ أُبُوكَ إِلَى «بَهْرَامِ جُورٍ» وَلَا «بَهْرَامِ شُوبِينِ»

إِذَا عَلَتْ هَضَبَاتُ الْفُرسِ مِنْ شَرَفٍ رَاحَتْ شُيُوخِكَ فُعْسًا فِي التَّبَائِينِ

(بختری، بی تا: ج ۴ / ۲۳۲۰)

ترجمه: (اینگونه فخر فروشی نکن زیرا تو از تبار پادشاهانی چون بهرام گور و بهرام چوبین نیستی! زمانی که پارسیان بر قله‌های شرف و بزرگی ایستاده بودند، بزرگان قوم تو در قعر خواری و ذلت فرو رفته بودند).

بهرام چوبین یا وهرام چوبین یا وهرام چوبینه، پسر بهرام گشسب از خاندان مهران، از مردم ری و سردار هرمز چهارم یکی از هفت خاندان ممتاز ساسانی بود. (زرین کوب ۱۳۶۴: ۵۰۷) لقب بهرام به شکل‌های چوبین (معرب آن: جوبین، چوبینه، شوبین، شوین، شوبینه و سونیر آمده است) (طبری ۱۹۶۷: ج ۲/ ۱۷۴). دلاوری بهرام چوبین چنان است که در شاهنامه هرمزد او را با رستم همانند می‌کند و حتی ترکان وی را در میدان جنگ برتر از رستم می‌دانند (فردوسی ۱۹۷۵، ج ۸: ۳۷۳-۳۴۵).

براساس ابیات فوق چنین می‌توان استنباط کرد که بختری با همانندنگاری ممدوحان ایرانی خود به اسلاف قدرتمندشان به صورت ضمنی از ضعف و بی‌کفایتی حکام روزگار خویش انتقاد می‌کند.

۳-۳. اعیاد ایرانی: رمز صلح و آرامش

یکی دیگر از روابط بینامتنی دیوان بختری با فرهنگ و تمدن ایرانی، در کاربرد اعیاد و جشن‌های ایرانیان در دیوان وی است. اهمیت این رابطه بینامتنی زمانی آشکار می‌شود که خواننده از دلایل برگزاری چنین جشن‌هایی نزد اقوام و ملل مختلف اطلاع داشته باشد. «پیدایش جشن‌ها، اعیاد و آداب و سنن، هنجارها و مناسک آیینی و عبادی بخشی از دستاوردهای حیات جمعی انسان‌هاست که همگرایی و بقای زندگی اجتماعی آن‌ها را تثبیت می‌کند. این مراسم بخش مهمی از وجوه هویتی جامعه را پوشش می‌دهد و لذا نمادهایی هستند که نمود هویت و تداوم همبستگی جامعه قلمداد می‌شوند» (رضوی ۱۳۹۵: ۲). در سده‌های آغازین اسلام، از بین جشن‌های مختلف مذهبی ایرانیان جشن نوروز و مهرگان با شکوه بیشتری برگزار می‌شدند و بختری نیز در دیوان خود بدانها اشاره داشته است. اگر توصیفات را که شاعر درباره این دو جشن ارائه می‌دهد تحلیل و ارزیابی شود، داوری منصفانه وی درباره فرهنگ و تمدن ایرانی و اشتیاقش برای احیای چنین فرهنگی

نمایان می‌شود. همچنین وی با نگاه نقادانه خود ادامه سروری اعراب بر ایرانیان را اهتمام آنان در حفظ سنن ایرانی ذکر می‌کند.

۳-۳-۱. جشن نوروز

ابوریحان بیرونی در بیان وجه تسمیه‌ی نوروز می‌گوید: «در این روز هر چوبی که خشک شده بود سبز شد و مردم گفتند (روز نو) یعنی روز نوین» (بیرونی ۱۳۵۲: ۲۵۳). عید نوروز، تقریباً نه بار به مناسبت‌های مختلف در دیوان بحتری ذکر شده‌است و شاعر در تمام موارد با عباراتی مثبت مانند پیام‌آور آبادانی و سعادت، زمان خوشی و سعادت، موجب زایش و پویایی به توصیف این جشن پرداخته‌است. به عنوان مثال، شاعر در مدح متوکل، بعد از ذکر شام و آبادانی آن نوروز را پیام رسان آبادانی دیار و فرا رسیدن سال خوش و خرم می‌داند:

وَفِي سَنَةٍ قَدْ طَالَ لَعَتَكَ سَعُودُهَا وَقَابَلَكَ «النُّورُ» وَهُوَ بَشِيرُهَا

(بحتری، بی تا، ج ۲: ۹۴۴)

ترجمه: (بلاد شام امسال سال خوش و خرمی دارد و نوروز، خبررسان این آبادانی و سعادت است).

بحتری در چکامه‌ای در مدح متوکل از وی تقدیر می‌کند که نوروز را مطابق عهد اردشیر برگردانده‌است:

إِنْ يَوْمَ «النُّورِ» عَادَ إِلَى الْعَهْدِ الَّذِي كَانَ سَنَةً «ارْدَشِيرِ»

(بحتری، بی تا، ج ۲: ۹۰۲)

ترجمه: (روز نوروز به همان روزگار پیشین خود که اردشیر آن را بنا کرده بود، بازگشت.

در واقع شاعر در این بیت به صورت ضمنی به اشتیاقش برای احیای اعیاد ایرانیان به شیوه مرسوم و مطابق آداب و رسوم خود اشاره کرده‌است. در قصیده‌ای دیگر وی نوروز را آغاز بیداری و جنبش و آرامش توصیف کرده‌است:

وَقَدْ تَبَّهَ «النُّورُ» فِي غَلَسِ الدُّجَى أَوَائِلَ وَرَدِكُنَّ بِالْأَمْسِ نَوْمًا

(بختری، بی تا ج ۴: ۲۰۹۰)

ترجمه: (نوروز در دل تاریک شب، مژده‌ی رسیدن گل‌های زیبایی را داد که تا دیروز در خواب عمیق بودند)

به نظر نگارندگان شاعر در این بیت از نوروز به عنوان نمادی از فرهنگ ایرانی یاد کرده است که در دل اعراب بادیه نشین نور و روشنایی دمیده است و آنها را با مظاهر تمدن آشنا ساخته است. شاید از همین روی باشد که در قصیده‌ای جاودانگی ممدوح خود را تا زمانی که نوروز و مهرگان برپا می‌شوند مشروط می‌سازد؛ زیرا توجه به نوروز صرفاً نمی‌تواند ناشی از علاقه‌اش به آداب و رسوم ایرانی باشد بلکه به صورت ضمنی بر این مفهوم دلالت دارد که تا وقتی اعراب می‌توانند بر ایرانیان حکمرانی کنند که به آداب و سنن آنها احترام بگذارند و از آن بهره ببرند:

یا بن حُمید! عِشْ لَنَا سَالِمًا مَا اخْتَلَفَ «النُّورُوز» وَ الْمَهْرَجَانُ

ترجمه: (ای فرزند حمید: امیدوارم همیشه سالم و پایدار باقی بمانی).

۲.۳.۳. جشن مهرگان

جشن مهرگان، دومین جشن مهم ایرانیان پس از عید نوروز در دوره باستان بود. مشهورترین علت نامگذاری این جشن به نام مهرگان، انتساب این جشن به مهر یا میترا، ایزد بزرگ آریایی است و از آنجا که در دوران هخامنشیان، این الهه (مهر) از اعتبار و اهمیت والایی برخوردار بوده، در این روز با شکوه‌ترین جشن‌ها برگزار می‌شده است (رضایی، ۱۳۸۵: ۸۵). فردوسی در شاهنامه از مهرگان به عنوان روزی به نظم می‌کشد که پادشاه بزرگ و دادگر ایرانی «فریدون» آن را برای تاج‌گذاری و شروع فرمانروایی خود، برگزیده است یاد کرده است (ولایتی ۱۳۹۵: ۷). در مورد وجه تسمیه مهرگان گفته شده، مهر از ایزدان مهم مطرح شده در اوستا است، معنای آن دوستی و رعایت عهد و پیمان بوده و مهر نیز طرفدار دوستی و درستی بوده و دشمن دروغ معرفی شده است (ضیف: ۱۹۷۳: ۲۰). بختری در دیوان خود ده مرتبه جشن «مهرجان» را با عباراتی چون جشن سرور و شادمانی، جشن هدیه‌دادن و هدیه گرفتن وصف کرده است (رک: بختری، بی تا، ج ۲: ۱۰۶۷؛ ج ۲:

۱۱۷۹؛ ج ۲: ۱۱۸۰؛ ج ۴: ۲۳۰۱). لیکن در یک مورد توصیفاتی که شاعر درباره این جشن آورده است دلالت‌های ضمنی و خوانش بینامتنی آن را آشکار می‌سازد. وی در قصیده‌ای که در مدح حسن بن سهل^۱، سروده

إِنْ لِلْمَهْرَجَانِ حَقًّا عَلَيَّ كُلِّ	کیبیر - مِنْ فَارِسٍ - وَصَغِيرِ
عِيدِ آبَائِكَ الْمُلُوكِ ذَوِي التَّيْجَانِ	أَهْلِ التُّهَيِّ، وَأَهْلِ الْخَيْرِ
مِنْ «قَبَادُ» وَ «يَزْدَجِرْد» وَ «فِيروز»	وَ «كِسْرِي» وَ قَبْلَهُمْ «أَرْدَشِير»
شَاهِدُوهُ فِي حَلْبَةِ الْمُلْكِ يَغْدُونَ	عَلَيْهِ فِي سُنْدُسٍ وَ حَرِيرِ
عَظْمُوهُ، وَ وَقَرُوهُ، وَ مَحْقُوقُ	بِفَضْلِ التَّعْظِيمِ وَ التَّقْوِيرِ

است به بنیانگذاران این جشن اشاره کرده است:

(بختری، بی تا ج ۲: ۸۸۷-۸۸۶)

ترجمه: (عید مهرگان بر گردن کوچک و بزرگ فارس حقی دارد. این عید، عید پدران بزرگوار توست؛ همانان که تاج پادشاهی بر سر داشتند و افرادی عاقل و خیرخواه بودند. این جشن، سستی است که در زمان قباد و یزدگرد و فیروز و خسرو و نوشیروان و قبل از همه‌ی اینها اردشیر، برپا می‌گشت. آنان صبحگاهان در کاخ فرمانروایی با لباس‌های حریر و ابریشم خود در این جشن حاضر می‌شدند و آن را بزرگ داشته و برایش احترام خاصی قایل بودند و البته این جشن سزاوار چنین احترام و عظمتی می‌باشد).

چنانکه از معنای ابیات فوق پیداست بختری از هر فرصتی استفاده می‌کند تا قدرت سلاطین ایرانی را یادآوری کند و همچنین در عین حال از توجه آنان به تمام جنبه‌های حیات بشری از جمله جشن و سرور و شادمانی به بزرگی یاد می‌کند.

^۱ - حسن بن سهل ایرانی وزیر مأمون بعد از برادرش فضل بن سهل بوده است.

۳-۴. هنرهای ایرانی

هنر معماری و موسیقی در ایران از قدمت بسزایی برخوردار هستند و جزء لاینفک تمدن ایرانیان به حساب می‌آیند. آلات موسیقی مورد استفاده ایرانیان قبل از اسلام نسبت به اعراب بسیار متنوع‌تر بوده‌است. مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین ذکر می‌نماید: عود، نای، طنبور، مزمار و چنگ. مردم خراسان بیشتر آلاتی را که در موسیقی به کار می‌بردند، هفت‌تار داشت و آن را زنگ یا زنج می‌خواندند (مسعودی ۱۳۶۵: ج ۵ / ۶۱۸). معماری نیز با عبور از عصر هخامنشی و اشکانی در دوران ساسانیان به اوج شکوفایی خود رسید و در این دوره بناها مشتمل بر تالارها، ایوان‌ها، ایوانچه‌ها، اطاق‌ها و غیره است (زمانی ۱۳۵۵: ۸). بحتری با توجه به این دو عنصر مهم تمدن ایرانی، توانسته است دلالت‌های معنایی اشعار خود را عمق و ژرفا ببخشد و متنی نویسا با ارزش-های نشانه‌شناسانه بیافریند.

۳-۴-۱. معماری

بحتری در دیوان خود به معماری ایرانی نیز توجه داشته‌است و با وصف شکوه کاخ‌های ساسانیان، سطح معنایی دیگری را در کلام خویش ایجاد می‌کند. در واقع وی با یادکرد از کاخ‌های باشکوه ایوان مدائن و جرماز، از یک طرف به مدح سازندگان آن پرداخته‌است و از طرف دیگر بر خلفای عباسی انتقاد می‌کند که توانایی ساخت چنین بناهایی را ندارند. غنی‌زاده در شرح هرمونونیکی خود از قصیده ایوان مدائن می‌نویسد «شاعر براساس معجز کاخ ساسانی را به توصیف بسته و نتیجه-گیری نموده‌است که بزرگی‌های قوم در ساختار بنای عظیم مدائن نقش اساسی داشته‌است و این ناتوانی مدیریتی خلیفه وقت عباسی را به رخ می‌کشد. بحتری می‌کوشد ایوان مدائن را، خروجی یک اندیشه پاک و شخصیت بزرگوار در جهت تخطئه تفکر حکومت وقت، معرفی نماید، اساس و سخن وی، نامقبول نشان دادن بستر فکری حاکمیت است» (غنی‌زاده، ۱۳۹۸: ۳۳). به عنوان مثال، بحتری در ابیات زیر با بیان این مطلب که مشخص نیست انسانها برای پریان و یا پریان برای انسانها چنین قصری را ساخته‌اند، به صورت ضمنی بر نبودن چنین کاخ‌ها و نیز چنین معمارانی در بین اعراب صحه می‌گذارد. و در بیت دوم با صراحت بیشتری موضعگیری خود در برابر تعصبات

نژادی اعراب نسبت به ایرانیان را اظهار می‌کند و چنین می‌سراید که نباید سازندگان این کاخ انسان‌هایی پست و فرومایه باشند:

لیس یدری اصنع انس لجن
سکنوه أم صنع جن لانس
غیرائی یشهد أن لم
یک بانیه فی الملوک بنکس

(بحتری، بی تا، ج ۲: ۱۱۶۰)

ترجمه: (کسی نمی‌داند که آیا این کاخ دلکش را آدمیان برای پریان و یا پریان برای آدمیان ساخته‌اند. در واقع این کاخ‌ها گواهی می‌دهند که سازندگان آن فردی پست و ناتوان در بین پادشاهان نبوده است).

همچنین بحتری در قصیده ایوان مدائن از بیت ۱۹ تا ۲۱ به نام کاخ جرماز اشاره کرده است. بحتری با بیان زیبایی این کاخ ساسانیان به قدرت سازندگان آن و نعمتی که از سوی آنان نصیب عرب شده است یاد می‌کند:

فكأنَّ الجِرْمَازَ «من عدم الأُنسِ،
لو تراء، عَلِمْتَ أَنَّ اللَّيَالِيَّ
وإِخْلَاقَهُ، بَنِيَهُ رَمَسِ
جَعَلْتَ فِيهِ مَأْتَمًا، بَعْدَ عُرْسِ
وَهُوَ يَنْبِيكُ مِنْ عَجَائِبِ قَوْمِ،
لَا يَشَابُ الْبَيَانَ فَيُهْمُ بَلْبَسِ

(بحتری، بی تا، ج ۲: ۱۱۵۶-۱۱۵۴)

ترجمه: (کاخ جرماز از نبود آدمیان و ویران شدن به سان قبری کهنه درآمده است) / (گر ببینی، شاهد آن خواهی بود که شب‌های تیرگون گرداگرد آن خیمه‌ی عزاداری به پا کرده است) / (این کاخ از شاهکارهای مردمی خبر می‌دهد که در کلامشان هیچ ابهام و پیچیدگی‌ای وجود ندارد).

شاعر پس از توصیف آثار ویرانی بر چهره کاخ باشکوه جرماز، از سازندگان آن به عنوان کسانی یاد می‌کند که هیچ ابهام و پیچیدگی در کلامشان نیست. دلالت‌های ضمنی این مسئله به صورت نقضیه‌آمیز بر «عجم» خواندن ایرانیان توسط اعراب اشاره دارد که به معنی «گنگ و کسی که لکنت

زبان دارد) است. بنابراین، از نظر بحتری ایرانیان نه تنها گنگ نیستند بلکه خالق چنین قصرهای باشکوهی نیز بوده‌اند.

۳-۴-۲. ابزار و آلات موسیقی

عرب موسیقی بزمی نداشت و اگر هم مختصر غنایی داشت، متناسب با عادات و اخلاق و خوی خشن عرب بادیه‌نشین صحرا گرد بود. این درحالی است که به بارید از نوازندگان معروف دربار خسرو پرویز سی لحن موسیقایی نسبت داده شده‌است (سپتا ۱۳۷۱: ۳۳۵). از کتاب الأغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی چنین برمی‌آید که موسیقیدانان عرب، یا از نژاد ایرانی بودند و یا خود آهنگ‌های ایرانی را، خواه در ایران و خواه در بلاد خویش شنیده و از آنها تقلید کرده‌اند. سازهایی چون تنبور، دف، صنج، نای، سرنای، همه از ایران به عربستان رفته‌اند (آذرنوش ۱۳۵۴: ۱۸-۱۷). هر چند بحتری اشاره چندانی به ابزار و آلات موسیقی ایرانی در اشعار خود نداشته است و فقط خلیاق و مزهر و نای و طبل (بحتری، بی‌تا، ج ۳: ۱۵۳۳؛ ج ۲: ۱۰۵۹؛ ج ۳: ۱۸۹۰) یاد کرده‌است. لیکن در همین ابیات محدود نیز توجه‌اش به احیای سنن موسیقایی ایرانیان پیداست. وی در قصیده‌ای خطاب به ممدوح خود چنین می‌گوید:

فَإِنْ رَجَعْتَ إِلَى حَرْبٍ فَأَبِقِ عَلَيَّ «خَلِيقًا» يَنْشَوُ وَبِمَّ فِيهِ لَجَاجِ

(بحتری، بی‌تا، ج ۱: ۴۱۳)

ترجمه: (اگر بار دیگر قصد نبرد کردی پس مواظب اسباب شادی و سرور یونانیان و فارس‌ها باش و آنان را از بین نبر).

در این بیت شاعر از جنگجویان عرب خویش خواسته‌است در میدان جنگ آسیبی به ابزار موسیقی که از مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانیان محسوب می‌شود، نرساند. همچنین «خلیاق» می‌تواند دلالت بر سرور و شادمانی داشته باشد و لذا بحتری خواهان حفظ آرامش ساکنان ایران زمین در میانه جنگ‌ها و رقابت‌های حاکمان است.

۴. نتیجه

بحتری در قصاید مدحی و وصفی خود با تاریخ و فرهنگ و هنر ایرانی روابط بینامتنی ایجاد کرده است و توانسته است فرا متن تاریخ و تمدن ایران را در متن اشعار خود بازآفرینی کند. یادکرد از شهرهای بزرگ ایرانی، سلاطین، معماری و موسیقی از مهمترین زوایای بازآفرینی شده ایران باستان در دیوان بحتری است. بینامتن‌های مکانی ایرانی در دیوان بحتری دارای دو سطح معنایی مختلف است. در یک سطح بحتری شهر را نماد فرهنگ و تمدن می‌داند و کاربرد فراوان شهرهای ایرانی در اشعار بحتری به صورت ضمنی بر وجود تمدنی کهن در بین اقوام ایرانی دلالت دارد که این مسئله می‌تواند ناشی از رواج تمایلات شعوبی‌گری در عصر شاعر و حمایت خلفای عباسی از خاندانهای ایرانی باشد. در سطح دیگر شاعر از شهرهای چون شوشتر، جبال، اصفهان، آذربایجان، زراوند، رودان، اردبیل و غیره یاد کرده است و وصف آنها به داشتن حاکمان عادل و عالم، مردم نیکوکار و راه‌های صعب العبور و رعایت عدالت و انصاف، شادمانی و سرور پرداخته است. یکی دیگر از جلوه‌های روابط بینامتنی دیوان بحتری با تاریخ و فرهنگ ایرانی، ذکر شاهان ساسانی است که دلالت‌های ضمنی آن در چند سطح قابل بررسی است. منظومه توصیفی حاصل از یادکرد شاهان معروف ساسانی همانند یزدگرد اول، اردشیر، شاپور اول و دوم، قباد، بهرام گور و بهرام چوبین به معنابین قدرت راه می‌دهد که به صورت ضمنی به ضعف و فتور در دربار خلفا اشاره دارد. در سطح دوم وی با بازآفرینی شجاعت فرماندهان ساسانی از ناتوانی و بی‌کفایتی فرماندهان روزگار خویش انتقاد می‌کند. از دیگر جلوه‌های حضور بینامتن تمدن ایرانی، توصیفاتی است که شاعر درباره دو جشن نوروز و مهرگان ارائه می‌دهد و با عباراتی مثبت مانند پیام‌آور آبادانی و سعادت، زمان خوشی و سعادت، موجب زایش و پویایی، سرور و شادمانی و هدیه دادن و هدیه گرفتن از این رسوم ایرانی یاد کرده است، دلالت‌های معنایی این روابط نیز داوری منصفانه وی درباره فرهنگ و تمدن ایرانی و اشتیاقش برای احیای چنین فرهنگی نمایان می‌سازد. همچنین وی با نگاه نقادانه خود ادامه سروری اعراب بر ایرانیان را اهتمام آنان در حفظ سنن ایرانی ذکر می‌کند. بحتری در دیوان خود به معماری ایرانی نیز توجه داشته است و با وصف شکوه و عظمت کاخ‌های ساسانیان همانند ایوان مدائن و جرماز، به مدح سازندگان آن پرداخته است. همچنین

بختری با درخواست آسیب نرساندن به آلات موسیقی ایرانیان، به صورت ضمنی بر حفظ سنن موسیقایی ایران که در ابتدای دوران اسلامی چندان مورد توجه خلفای مسلمان نبود تأکید می‌ورزد.

کتاب‌نامه

- احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تاویل متن (نشانه‌شناسی و ساختار گرابی). تهران: مرکز.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۵۴)، راه های نفوذ زبان فارسی در فرهنگ و زبان تازی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- آلن، گراهام (۱۳۸۰)، بینامتنیت، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- البحتری، ابوعباده الولید بن عبید، (بی تا)، دیوان البحتری، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، بیروت.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴)، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ پنجم، تهران: آگه.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)، آثارالباقیه عن قرون الخالیه، چاپ اول، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- تبریزی (برهان)، محمدحسین خلف (۱۳۳۳)، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ج ۱ و ۳، تهران: نشر کتاب فروشی زوار.
- ثعالی، حسین بن محمد (۱۳۷۲)، تاریخ غرر السیر، ترجمه محمد روحانی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۶)، تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان، تهران: انتشارات سمت.
- جوالیقی، ابومنصورمروهب (۱۹۶۰)، المعرب من الکلام الاعجمی، تحقیق احمد محمد شاکر، قاهره.
- الحاوی، ایلیا، (۱۹۸۷)، فن الوصف و تطوره فی الشعر العربی، دارالکتاب، دون طبعه، بیروت.
- حسینی، علیرضا و حسن اعظمی خویرد، مریم بخشنده و پوریا اسمعیلی (۱۳۹۸). «بینامتنی اشعار عربی خراسان در قرن های چهارم و پنجم با معلقات» پژوهش های بین رشته ای ادبی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوفصلنامه علمی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان، ص ۷۵-۹۸.

- حموی، یاقوت. (۱۹۶۵). معجم البلدان، ترجمه علی‌تقی منزوی، چاپ اول، ج ۱، تهران: نشر پژوهشکده باستان‌شناسی.
- فرنبرگ‌دادگی. (۱۳۷۸)، بندهش، به کوشش گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.
- دریایی، تورج. (۱۳۹۲)، امپراطوری ساسانی، ترجمه خشایار بهاری، تهران: نشر فرزانه روز.
- الدینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. (۱۹۹۵)، الاخبار الطوال، حقه: عما فاروق الطباع، شرکه الدار الأرقم بن ابی الأرقم للطباعه و النشر، بیروت، لبنان.
- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۸۵)، تقویم نوروز و گاهشمار ایران، تهران: اقبال.
- رضوی، ابوالفضل، اشرفی، حمید (۱۳۹۵)، زمینه‌های اجتماعی استمرار جشن‌های ایران در قرون نخستین اسلامی. مجله پژوهش‌های تاریخی ایران اسلامی، شماره ۲۱، زمستان ۱۳۹۶.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴)، تاریخ ایران بعد از اسلام، ج ۱ و ۲، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۰)، تاریخ مردم ایران، چاپ پانزدهم، تهران: نشر امیرکبیر.
- زمانی، عباس (۱۳۵۵)، تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی، وزارت فرهنگ و هنر، تهران.
- سپینا، ساسان (۱۳۷۱)، «تکمیل الحان منسوب به باربد»، مجله آینده، سال هجدهم، مهر تا اسفند، شماره ۷ تا ۱۲.
- سخنور، جلال (۱۳۸۷)، بینامتنیت در رمانهای پیترو آکروید. پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۸، تابستان، ۶۵-۷۸.
- شاه‌ملکی، رضا (۱۳۹۷)، «نفوذ خاندان‌های ایرانی در عصر عباسیان و نقش آنان در بسط اندیشه ایرانی‌شهری»، فصل‌نامه جندی‌شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۱۳-۲۶.
- شهبازی، حبیب (۱۳۸۹)، مجموعه مقالات همایش ملی و صنایع دستی و مشاغل خانگی، چاپ اول، شیراز: نشر سیوند.
- الصولی، ابوبکر (۱۹۶۴)، اخبار البحتری، تحقیق صالح الاشر، منشورات دار الفکر، بیروت.
- الصیرفی، حسن کامل (۱۹۶۴)، شرح دیوان البحتری، دارالمعارف بمصر، القاهرة.
- ضیف، شوقی (۱۹۷۳)، العصر العباسی الثانی، دارالمعارف بمصر، الطبعة الثانية، القاهرة.
- ضیف، شوقی (بی‌تا)، العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا قضاوتلو، تهران: امیرکبیر.

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۷)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱ و ۲، بنیاد فرهنگ.
- غفاریان، سیروس (۱۳۸۰)، «گذری بر منابع و تحقیقات تاریخ کاشان»، شماره ۴۷-۴۶، ص ۸۹-۸۳، مرداد و شهریور ۱۳۸۰.
- غنی زاده، ابوالفضل. (۱۳۹۸)، «بررسی هرمنوتیک چکامه ایوان مدائن»، سال دوم، شماره ۳، ص ۲۵-۳۵، تابستان ۹۸.
- فاختوری، حنا (۱۳۸۵)، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: توس.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۷۴)، ایران در زمان ساسانیان، مترجم رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، چاپ نهم.
- ماسه، هانری (۱۳۳۶)، تاریخ تمدن ایران، ترجمه جواد محیی، انتشارات گوتنبرگ.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین بن علی (۱۳۶۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تألیف اسعد داغر، قم: دارالهجر، ج ۵، ۵۱.
- مطلبی، مسعود و محمدهدی نادری (۱۳۸۸)، «بررسی تطبیقی مفهوم آرمانشهر در اندیشه سیاسی اسلام، ایران و غرب» نشریه مطالعات سیاسی، زمستان، شماره ۶.
- المقدسی، انیس (۲۰۰۷ م)، امراء الشعر العربی، دار العلم للملایین، الطبعة الاثنان و العشرون، بیروت.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۱)، البدء والتاریخ، ج ۱، ترجمه و تعلیق: محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ دوم.
- میرزایی، فرامرز، رحمتی ترکاشوند، مریم (۱۳۹۸) «فراخوانی شخصیت‌های ساسانی در شعر بحتری»، مجله دراسات فی العلوم الانسانیه، سال ۱۷، شماره ۴، ص ۵۷.
- میرزایی، فرامرز (۱۳۸۸)، «جغرافیای تاریخی ایران ساسانی در شعر بحتری»، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه باهنر کرمان، سال ۱، شماره ۱، صص ۱۷۹-۲۰۶.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۸۷)، متن هویت‌ساز: حضور شاهنامه در ادب و فرهنگ ایرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- نجیب عطوی، علی (۱۴۱۳ق)، الشعر فی العصر العباسی مظاهره و أهم آتجاهاته، منشورات عزالدین، الطبعة الاولى، بیروت.

۱۰۸ دوفصلنامه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۰

- ولایتی، الهام (۱۳۹۶)، «بررسی جشن‌های تاریخی ایران با تکیه بر نوروز، مهرگان و سده». شماره ۱۵، صص ۱۶۱-۱۴۸، بهار ۱۳۹۶.

- Allen, Graham (2000), *Intertextuality*. London: Routledge.
- Panagiotidou, Maria-Eirini (2011), *A Cognitive Approach to Intertextuality: the case of semantic intertextual frames*, University Park Campus Nottingham
- Genette, Gerard (1992) *The architext (an introduction)*, Translated by Jane E. Lewin, Berkeley: university of California press.

